آينده اديان در چشم‌انداز جهاني

 دكتر کريم خان‌محمدي

چكيده

در طول تاريخ، دين مهم‌ترين جنبه حيات انسان‌ها بوده است. دين‌زدايي در جهان، پديده جديدي است که در اروپاي قرن نوزده در واکنش به سلطه ديني قرون وسطا شکل گرفت و با عنوان سکولاريسم تعريف شد؛ در حالي‌که بيشتر متفکران اجتماعي قرن نوزده، زوال يا دست­کم حاشيه‌نشيني دين از حيات اجتماعي را پيش‌بيني مي‌کردند. در نيمه دوم قرن بيستم، دين نضج گرفت و تجديد حيات يافت. بر اين اساس، متفکران اجتماعي به بازسازي پيش‌بيني‌هاي قبلي پرداختند. اين بار، کمتر متفکري زوال دين را پيش‌بيني مي‌کند. بيشتر صاحب‌نظران معتقدند به‌وسيله فرايند جهاني‌شدن، اديان به هم نزديک شده، ابعاد معنوي، تقويت و ابعاد رفتاري تضعيف خواهد شد.

نگارنده با استناد به روش­هاي مرسوم که پيش­بيني را از پيشگويي متمايز مي‌کند، پيش­بيني مي‌نمايد هر چند ارتباطات ميان‌فرهنگي، اديان را به لحاظ محتوايي به هم نزديک خواهد كرد، اما اين تقارب به مفهوم وحدت نيست؛ بلکه تمايزهاي اسمي تقويت شده است و جوامع مختلف، هويت خويش را بر اساس دين تعريف خواهند كرد؛ زيرا فرايند جهاني‌شدن، نقش قوميت، مليت، جغرافيا و زبان را در هويت‌بخشي جوامع تضعيف مي‌كند؛ در حالي‌که هويت­يابي از نيازهاي اساسي جوامع مي‌باشد؛ از اين روي «دين» در جايگاه تنها عنصر هويت‌بخش تقويت مي‌شود. احتمالاً با دينداران متعصبي مواجه خواهيم شد که بدون نياز به تکرار مناسک، سنت خويش را حفظ مي‌كنند.

البته فرايند مذکور، قبل از تحقق جامعه جهاني مهدوي بوده و مقدمه‌اي براي ظهور منجي عالم بشريت است.

كليد واژه‌ها: آينده‌شناسي، دين، جهاني شدن، پيش­بيني احتمالي، هويت ديني.

مقدمه

در ادوار مختلف تاريخ بشري، يکي از مؤلفه‌هاي مهم حيات اجتماعي انسان‌ها دين بوده است. کمتر جامعه‌اي را سراغ داريم که «دين»، با اشکال و تعاريف مختلف در هويت فردي و اجتماعي آن، سهم وافري نداشته باشد. تشکيک در ضرورت دينداري در حيات اجتماعي، به دوران جديد تعلق داشته و بيشتر، دانشمندان قرن نوزدهم، جامه تئوريک به آن پوشانده‌اند.

قرن نوزدهم را مي‌توان با دو ويژگي «علم گرايي» و «دين ستيزي» باز شناخت. آگوست کنت (1857-1798‌) مبدع واژه « جامعه شناسي»[1] تاريخ انديشه بشري را به سه مرحله رباني، فلسفي و اثباتي[2] تقسيم كرده و معتقد است جامعه‌اي که با دو صفت الهي و نظامي مشخص مي‌شود در حال مرگ و نوعي ديگر از جامعه، يعني جامعه علمي و صنعتي، در حال پديد آمدن است.[3] کنت، بحران عصر خويش را ناشي از تناقض موجود ميان نظم اجتماعي الهي در حال زوال و نظم اجتماعي علمي در حال پيدايش ارزيابي مي‌كند.

 با وجود اين‌که در انديشه پوزيتويستي كه کنت آئين آورش بود يا پوزيتويسم ساخته كنت، پيش‌بيني آينده، چندان جايگاهي ندارد؛ وي با جسارت تمام، تاريخ آينده جهان را از آن پوزيتويسم دانسته، به زوال ربانيت رأي مي‌دهد.[4]

کارل مارکس (1883-1818م) متفکر شهير قرن نوزدهم، هيچ اصالت وجودي‌اي براي دين قائل نيست و ظهور و افول آن را همچون ديگر پديده‌هاي ذهني و غير مادي، تابع زيرساخت‌هاي اقتصادي جامعه و مناسبات طبقاتي حاکم مي‌داند.[5] وي در کتاب مرام آلماني معتقد است:

اوصاف سياسي و تکنيکي ساختار اقتصادي، تعيين بخش[6] اوصاف نهادهاي غير اقتصادي‌اند؛ مثل نهادهاي سياسي، مذهب و ايدئولوژي و...[7]

مارکس با وجود اينكه مذهب را در سطح روبنا مقوله‌بندي كرده و آن را تابعي از زيرساخت‌هاي اقتصادي مي‌داند؛ ولي مذهب، ميان مؤلفه‌هاي روبنايي نيز نقش مهمي دارد. مذهب، از مقومات عمده ايدئولوژي طبقه حاکم براي تخدير و تحميق طبقات فرودست جامعه است و در جامعه بدون طبقه کمونيستي، از ميان خواهد رفت.[8]

اميل دورکيم (1917-1858م) بخش مهمي از تحقيقات خويش را به مقوله دين اختصاص داده است. وي در کتاب صور بنياني حيات ديني تلاش مي‌کند با کشف ذات دين در جوامع ساده وابتدايي، ماهيت و علل بقاي آن را در جوامع مدرن و پيچيده درک كند. وي توتم پرستي را بيانگر ذات دين پنداشته ومعتقد است توتم پرستي نماد تمايز ميان "مقدس"و "نا مقدس" در حيات اجتماعي است که از سوي جامعه صورت مي‌گيرد.[9]

دورکيم در تبيين پيدايش و بقاي دين به روش کارکردگرايي[10] شؤون مختلف جامعه را بر اساس پيامد‌هاي سودمندي که براي نظام بزرگ‌تر اجتماعي دارند، تبيين مي‌کند.[11] وي معتقد است دين؛ يعني تمايز ميان امور مقدس و نامقدس که کارکرد انسجام‌بخشي دارد و همين استعداد، منشاءِ پيدايش و تداوم دين تا دوران معاصر است.[12]

دورکيم براي دين، منشأ الهي قايل نيست؛ بلکه دين را مخلوق اجتماعي مي‌پندارد که بر حسب تحولات جامعه تحول مي‌پذيرد. طبيعي است به زعم وي، دين از همان ابتدا ماهيت سکولار دارد و جوامع آينده نيز قادر خواهند بود دين و خدايان جديد خويش را از نو بسازند. شايد به همين سبب است که رابرت بِلا او را نخستين متکلِّم دين مدني شناخته است.[13]

 ماکس وبر (1920-1864م) جامعه‌شناس پرآوازه آلماني نيز بخش عمده‌اي از تحقيقات خويش را به مقوله دين اختصاص داده است. وبر در کتاب اخلاق پروتستان و روح سرمايه‌داري بر خلاف مارکس که دين را رو بنا تلقي كرده، مي‌كوشد رفتار اقتصادي را از طريق اديان تبيين نمايد. وي معتقد است تلقي خاصي از مسيحيت که در انديشه کالونيسم تبلور يافت، زمينه پيدايش سرمايه‌داري جديد غربي را فراهم كرد.[14]

تبيين وبر از پيدايش دين، شبيه تبييني است که دورکيم ارائه مي‌کند؛ اما دربارة پايان آن، بر خلاف دورکيم معتقد است دوران معاصر، دوره پايان دين است. البته اين پيش‌بيني با تبيين کارکردگرا چندان سازگار نيست. به نظر وبر، مفهوم عمده در اديان بدوي، مفهوم کاريسما است که تا حدود زيادي به مفهوم قدس[مانا] در نزد دورکيم نزديک است. کرامت، کيفيت چيزي است که، به قول ماکس وبر، از مدار زندگي روزانه بيرون است. کرامت در هستي موجودات، حيوانات، گياهان و اشياء جاري است؛ پس نقطة عزيمت تاريخ ديني بشر، در جهاني سرشار از مقدسات است. نقطه پايان آن، در دوره ما؛ يعني در جهاني است که به قول ماکس وبر جهاني افسون‌زدوده است.[15]

 دايساکو ايکدا[16] رهبر سازمان سوکا گاکاي جهاني[17] و به تعبير مجله تايم «معتبرترين رهبر ژاپن»، در يک جمع‌بندي از انديشه‌هاي قرن نوزدهم، مي‌گويد:

گروهي مدعي‌اند از طريق نظام‌هاي عقيدتي دنيايي نيز مي‌توان تمام اهداف والا و شريف اديان را بر آورده کرد. انسان‌گرايان دنيايي همچون مارکس و فرويد حتي از اين مقدار نيز جلوتر رفته و دين را نوعي فريب کاري و توهم تلقي کردند. مارکس، دين را افيون توده‌ها خواند که با خلط واقعيت‌هاي استثمار طبقاتي، از مقاومت استثمارشدگان مي‌کاهد. فرويد، دين را نوعي توهم تلقي کرد؛ گرايشي کودکانه به وابستگي‌اي که بر اثر بالندگي و پختگي بشر از ميان خواهد رفت. بدين سان مشاهده مي‌کنيم مارکس و فرويد همراه بعضي انديشمندان مدرن ديگر، دين را پديده‌اي گذرا تلقي مي‌کردند که در زمان مناسب، نابود خواهد شد. اغلب دنياگرايان براين باورند که جامعه علت‌گرا، علمي و صنعتي به گورستان باورهاي مذهبي تبديل خواهد شد.[18]

نگاه گذرا، به انديشه جامعه‌شناسان به نام قرن نوزدهم که آراي برخي از آن‌ها دربارة دين، به تناسب مقاله و به اختصار طرح شد، نتايج ذيل را به دست مي‌دهد:

الف. موضوع دين، از موضوعات مهم جامعه تلقي شده و غالب انديشمندان دربارة آن، لب به سخن گشوده‌اند. کمتر متفکري يافت مي‌شود که بدون در نظر گرفتن مؤلفه دين، درباره جامعه، انديشه‌ورزي کند.

ب. اکثر متفکران غربي در قرن نوزدهم، با وجود اهميت دادن به مقوله دين، آن را به دوران گذشته متعلق دانسته و دوران خويش را دوره افول ديني تلقي کرده‌اند. مفاهيمي همچون «افسون زدايي» از وبر، «آگاهي طبقاتي» از کارل مارکس و «پوزيتويسيم» از آگوست کنت، نويدبخش افول دين در دوران معاصر است.

ج. اکثر انديشمندان قرن نوزدهم، برخلاف تناسب با مباني تئوريک خويش، به پيش‌بيني روي آورده، و آينده جهان را بدون دين، ارزيابي مي‌کردند. اغلب آن‌ها با تعميم‌گرايي مفرط، روند مورد ملاحظه در اروپا را به کل جهان تعميم داده و جهان سکولار و عاري از دين را نويد مي‌دادند. در منصفانه‌ترين صورت، پيش‌بيني آن‌ها اين بود که دين، در صورت بقا تأثيري در حيات اجتماعي ملت‌ها نخواهد داشت. اما پيش‌بيني قرن نوزدهم، تحقق نيافت و جهان در نيمه قرن بيستم، شاهد احياي دين در عرصه‌هاي اجتماعي شد. اسکات توماس مي‌گويد:

بازگشت جهاني انديشه‌هاي ديني و جنبش‌هاي اجتماعي، يکي از غير منتظره‌ترين رويدادهايي است که در پايان قرن بيستم به وقوع پيوسته است. آنچه باعث مي‌شود اين خيزش مذهبي، بُعدي جهاني يابد، آن است که اين پديده، در برهه خاصي از زمان (تقريباً از اواخر دهه‌70)، در ميان فرهنگ‌هاي گوناگون و درون نظام‌هايي با سطوح متفاوتي از توسعه اقتصادي شکل گرفته است. غير منتظره بودن چنين تحولي از آن رو است که اين پديده آرا و انديشه‌هاي پذيرفته شده دربارة توسعه سياسي، نوسازي و سکولاريسم را با چالش جدي روبرو کرده است.[19]

با توجه به ملاحظات پيشين؛ يعني پيش‌بيني افول مذهب در قرن نوزدهم و بازگشت دين به عرصه اجتماعي و نقش‌آفريني آن در تحولات عمده اجتماعي، همچون انقلاب اسلامي ايران در سال 1979م، واقعه مسجد بابري هند در سال 1991م، جنگ داخلي الجزاير از سال 1992م، جنگ داخلي بوسني – هرزگوين ميان کروات‌ها و صرب‌ها، در اوايل دهه 1990م، نقش‌آفريني کليساي ارتدوکس از سال‌هاي پاياني دوره کمونيسم در روسيه و همچنين تلاش‌هاي اسلام‌گرايان تندرو در چچن و داغستان، نفوذ گسترده سياسي گروه‌هاي بنيادگراي يهودي در اسرائيل... و نمونه‌هاي ديگر در دوره‌اي که جهان، دست­کم در ارتباط‌هاي ميان فرهنگي، در آستانه جهاني شدن قرار گرفته است، برخي انديشه‌وران همانند جف هينس و دايساکو ايکدا را بر آن داشت تا تأملات جديدي درباره نقش مذهب در دوره معاصر و جهان آينده ارائه كنند.[20]

منظور از دين در اين مقاله عبارت است از:

مجموعه‌اي از اعتقادات و آداب و اعمال، که کم و بيش سازمان‌يافته و با يک حقيقتِ ما فوق تجربي و متعالي مرتبط مي‌باشد و درون يک جامعه معين، يک يا چند وظيفه زير را انجام مي‌دهد: يکپارچه ساختن، هويت بخشيدن، تبيين تجربه جمعي، پاسخگويي به ماهيت اساسي حيات فردي و اجتماعي انسان‌ها.[21]

اين تعريف، شامل اديان زنده جهان مي‌شود كه عبارتند از: سه دين غربي، يعني يهوديت، مسيحيت و اسلام، شش دين شرقي، يعني آيين هندو، بودا، دائو، آيين کنفوسيوس، آيين شينتو و آيين جين و ديني که تقريباً در برزخ شرق و غرب قرار دارد، يعني آيين زرتشت.[22]

جهاني شدن[23] فرايندي است که طي آن،‏ تمام انسان ها موانع مرزهاي جغرافيايي را در‌نورديده و مي‌توانند به سهولت با همديگر ارتباط بر قرار کنند‎؛ پس: جهاني شدن‏‏‏، از برخي جهات، نوعي انقلاب ارتباطي است.[24]

نگارنده به ابعاد ديگر جهاني شدن، به ويژه بعد فرهنگي اعتقاد ندارد؛ پس همگام با مفهوم «جهاني شدن» مفهوم «تنوع فرهنگي» نيز رشد مي‌کند. با جهاني شدن، سطوح بروني متون فرهنگ، لايه‌هاي زيرين «هويت يابي» و «محلي گرايي» جوانه مي‌زنند.[25]

آينده، زماني تحقق مي‌يابد که انقلاب ارتباطي به سر انجام رسيده و امکان ارتباطات جهاني به لحاظ زيرساخت‌هاي تکنولوژيک، اقتصادي و سياسي و زباني به سهولت مقدور شود و همه انسان ها بتوانند با هم مرتبط باشند. به نظر مي‌رسد در نيمه دوم قرن 21 اين امر، با رشد فن آوري، به ويژه اختراع دستگاه‌هاي ترجمه هم زمان تحقق يابد.[26] در پاسخ به سؤالات طرح شده، يک بحث مقدماتي درباره آينده‌پژوهي و پيش‌بيني ارائه، و بر حسب روش‌هاي ممکن براي پيش‌بيني آينده، به گونه‌هاي مختلف به سؤالات پيشين پاسخ مي‌دهيم.

مفهوم‌شناسي و امکان پيش‌بيني

آينده‌نگري[27] کار فکري منتظمي است، مشتمل بر نگاه به آينده‌اي نه چندان نزديک، براي سعي در پيش‌بيني آن.[28] بر خلاف آنچه در مفهوم آينده نگري مندرج است، در اين گفتار، منظور از آينده‌نگري، مهيا ساختن آينده مورد آرزو نيست؛ بلکه هدف، حدس آينده محتمل است. هر چند حدس آينده محتمل مي‌تواند در راستاي کنترل برخي ساحت‌ها از سوي کنشگران واقع شود.[29] در اين مقاله، هدف کشف آينده[30] به صورت روشمند است که البته با پيشگويي متفاوت است.[31]

آينده‌پژوهي، دانش و معرفتي است که چشم مردم را به رويدادها، فرصت‌ها و مخاطرات احتمالي آينده، باز نگه مي‌دارد؛ ابهام‌ها، ترديدها، ودغدغه‌هاي فرسايندة مردم را مي‌کاهد؛ توانايي انتخاب‌هاي هوشمندانه جامعه و مردم را افزايش مي‌دهد؛ و به همگان اجازه مي‌دهد بدانند به کجا‌ مي‌توانند بروند (آينده‌هاي محتمل=)[32] و به کجا بايد بروند (آينده‌هاي بايسته = Normatvre futures) و از چه مسيرهايي مي‌توانند با سهولت بيشتري به آينده‌هاي مطلوب برسند.[33]

در پاسخ به اين سؤال که آيا اصولاً پيش‌بيني آينده در حوزه علوم اجتماعي ممکن است، ديدگاه‌هاي مختلف و متعارضي ارائه شده است. اگر اين ديدگاه ها را بر يک طيف قرار دهيم، در يک سوي اين طيف، عدم امکان و در سوي ديگر، امکان و در ميان اين دو "پيش‌بيني احتمالي" قرار مي‌گيرد. براي سهولت بيان، مفاهيم سه‌گانه مورد بررسي و ديدگاه نگارنده ارائه مي‌شود. برخي دانشمندان علوم اجتماعي، قلمرو آينده را از شمول حوزه علوم اجتماعي خارج دانسته و معتقدند علوم اجتماعي، توان پيش‌بيني ندارد؛ براي نمونه، آلفرد شوتز، حوزه‌هاي مورد مطالعه علوم اجتماعي را به چهار قلمرو تقسيم مي‌كند: قلمرو«umwelt » يعني قلمرو واقعيت اجتماعي که تجربه مستقيمي از آن داريم؛ «mitwelt» يعني قلمرو واقعيت اجتماعي بدون تجربه مستقيم؛ «vorwelt» يعني قلمرو گذشتگان و «folgweltl» به معناي قلمرو آينده. وي معتقد است آينده، کاملاً نا‌متعين و خارج از بررسي جامعه‌شناختي است. اصولاً رويکردهاي تفسيري و پديدار‌شناختي، با پيش‌بيني تناسب چنداني ندارد.[34]

در مقابل، برخي ديگر معتقدند هدف دانش، فهم، پيش‌بيني، کنترل و در نهايت، بهبود زندگي است. در اين رويکرد، پيش‌بيني آينده، در کنترل و بهبود آن، نقش اساسي دارد؛ چه اين که بدون پيش‌بيني، كنترل نيز ممكن نيست. از اين روي، ديدگاه فرانسيس بيکن در کتاب آتلانتيس نو که هدف دانش را بهبود زندگي معرفي مي‌کرد اهميت يافت.[35] اين رويکرد، در فصل نهم کتاب فلسفه علوم اجتماعي، نوشته آلن راين، با عنوان «پيش‌بيني هدف علم الاجتماع» توضيح داده شده است. در اين فصل، نگارنده به بررسي مدلولات اين نظريه سابقه‌دار مي‌پردازد که معتقد است: «هدف از پي افکندن علم الاجتماع پيش رفته، پيش‌بيني تحولات عظيم و دامنه‌دار اجتماع است.»[36]

اين رويکرد، مورد قبول متفکراني همانند مارکس، کنت و ميل است که ميان نظام اجتماعي و نظام طبيعي تجانس قائل بوده و به وحدت روش معتقدند.

تصويري که ميل از مقصد علوم اجتماعي داشت، مبتني بر اين اصل موضوع نيوتوني بود که جهان، يک نظام جبري و علي و معلولي[37] است. معناي اين مطلب، آن است که عقلاً همواره ميسر است که با دانستن وضعي از جهان و دانستن کامل قوانين علّي که در آن وقت، در جهان کارگرند، هر وضع ديگري از جهان را پيش‌بيني كرد. اين مطلب، في الجمله در کل جهان صادق است.[38]

رويکرد سوم که نگارنده به چنين رويکردي تمايل دارد، پيش‌بيني احتمالي است. پيش‌بيني‌هاي دراز مدت، عقلا محال نيستند؛ چون کافي است علل اوليه همراه متغيرهاي دخيل کشف شوند؛ اما کشف دخالت‌ها در علوم اجتماعي که به فاعلان مختار تعلق دارد، بس مشکل است؛ بدين سبب، پيش‌بيني در علوم اجتماعي با چشم‌پوشي از دخالت‌هاي انساني به نحو احتمالي صورت مي‌گيرد؛ پس علوم اجتماعي به قوانين تقريبي مجهزند.[39] گفتني است، اگر بتوان تواتر نسبي[40] پيامدها را کشف كرد، پيش‌بيني احتمالي، با خطر کردن ملازم است. تواتر نسبي؛ يعني اين که احتمال وقوع پيامدي خاص، مقداري بين صفر و يک است. به هر حال، درباره آينده دو گونه تفسير مي‌توان ارائه کرد:

1. تفسير تواتري[41] يا عيني[42] در صورتي که بتوان محدودة پيامدهاي مقصود را معين كرد؛ براي مثال اگر بتوان صورت‌هاي مختلف اديان در آينده را به طور قطعي تصور كرد، آن گاه مي‌توان به تفسير تواتري دست زد؛ در حالي که چنين امکاني، دست كم در مقوله دين وجود ندارد.

2. تفسير رواني[43] يا بر اساس شدت و ضعف باور[44] در صورتي که بر آورد تواتر نسبي پيامدها ممکن نيست، بسيار سود‌مند است. در اين تفسير، بر‌آورد احتمالي، از قوّت و ضعف دلايل و قرائن موجود، براي انتظار وقوع حادثه حكايت مي‌کند و تصور پيامدهاي احتمالي، ضرورت ندارد.[45]

در اين مقاله، پيش‌بيني احتمالي بر حسب تفسير رواني است. با توجه به مطالب مذکور، پيش‌بيني در علوم اجتماعي از اتقان تئوريک برخوردار نبوده و در اکثر موارد، تجارب تاريخي، آن‌ها را ابطال كرده است؛ اما به دلايل مختلف جذابيت دارند. نياز به پيش‌بيني از انگيزه‌هاي عملي براي کشف آينده ناشي مي‌شود؛ [46] از اين روي در همه اديان بزرگ، مثل دين يهود، دين مسيحيت و دين اسلام پيش‌بيني آينده وجود دارد.[47] در دوره مدرنيته که دانشمندان به پيش‌بيني درون‌ديني اديان، اهميت نمي‌دادند، پيش‌بيني مبتني بر دانش بشري جايگزين اديان شد.[48] اين امر، نشان مي‌دهد پيش‌بيني در دوره‌هاي مختلف تاريخي براي انسان ها اهميت دارد؛ چه اين که پيش‌بيني، چه درست و چه غلط، راهنماي عمل و جهت‌دهنده مسير حرکت انسان ها به سوي آينده است.[49]

پيش‌بيني آينده اديان

براي پيش‌بيني آينده اديان، کربي دو رويکرد نظري ترسيم مي‌كند: رويکرد درون ديني و مطالعه متون مقدس[50] و رويکرد برون‌ديني و علمي که خود، متضمن چندين روش است.[51] اين روش‌ها همچون فرافکني روند، [52] نظر‌خواهي و مشاوره[53]، توفان فکري يا هم‌انديشي[54]، تحليل تاريخي[55]، استدلال مفهومي- ذاتي[56] و تحليل انعکاس دين در رسانه‌ها هنگام بررسي هر کدام از نظريه‌ها، توضيح داده خواهد شد. البته از آن جا که اين مقاله، به لحاظ روش شناختي بر تفسير ذهني[57] مبتني است، مراعات اصول و قواعد روش‌هاي مذکور ضروري نيست؛ بلکه هدف، ارائه شواهدي دال به سوي پيش‌بيني با استناد به تلفيقي از فنون مذکور است.

رويکرد درون ديني

با نگاه درون‌ديني، در اکثر اديان، به ويژه اديان بزرگ، آينده‌نگري وجود دارد. الگوي غالب بر پيشگويي اديان بزرگ، پيش‌بيني جهاني‌شدن و غلبه بر ساير اديان است؛ پس جمع‌بندي پيش‌بيني‌هاي درون‌ديني يا به تعبير حوزوي، اجماع مرکب اين‌گونه پيش‌‌بيني‌ها، اجماع بر سر «ديني‌شدن » جهان در آينده است. کارکرد اين‌گونه پيش‌بيني‌ها در ميان پيروان، اميد‌بخشي و تقويت ايمان ديني است که در نهايت به تداوم اديان کمک مي‌کند. يواکيم دو فيوره[58] راهب بزرگ ايتاليايي در قرن دوازدهم (1145-1202 م) اين آموزه را مطرح ساخت که در تاريخ سه مرحله وجود داشته است: مرحله اب در عهد عتيق، مرحله ابن (آخرين هزارة تاريخ دستگاه ديني مسيح) و مرحله آينده يا مرحله سوم روح القدس[59] که در آن، هيچ دستگاه ديني ديگري وجود نخواهد داشت و همه تحت تعليم روح القدس قرار خواهد گرفت.[60]

در انديشه اسلامي نيز، به ويژه به صورت آشکار‌تر در مکتب تشيع، پيش‌بيني جهاني‌شدن دين وجود دارد. طبق آموزه‌هاي شيعي، دين اسلام سراسر گيتي را فرا گرفته و غلبه جهاني خواهد داشت. شهيد مطهري با اشاره به استعاره قرآني کف و آب که در آيه هفده سوره روم، حق و باطل به آن ها تشبيه شده معتقد است باطل به مثابه کف روي آب، از بين رفتني است و آنچه باقي مي‌ماند دين حق است:

کف، از بين مي‌رود و نابود مي‌شود و آب باقي مي‌ماند. چون نافع است، وجودش در عالم خير است، باقي مي‌ماند؛ يعني بقا از آنِ نافع‌بودن و سود‌مندي است؛ پس در واقع مسأله «آينده دين » و چگونگي پيروزي آن، مربوط مي‌شود به نقشي که دين، در تکامل معنويت انسان و انسانيت دارد. پس نور خدا چون حق است، باقي مي‌ماند.[61]

در اين مقاله، جهاني‌شدن، با بعد ارتباطي تعريف شد؛ يعني سهولت ارتباطات جهاني را جهاني شدن تلقي كرديم. اتفاقاً مکتب تشيع، آينده ارتباطي جهان و همگام با آن، رشد دينداري را نويد داده است. امام صادق عليه السلام رئيس مکتب جعفري مي‌فرمايد:

زماني که قائم ما ظهور نمايد، خداوند گوش‌ها و چشمان شيعيان ما را به گونه‌اي تقويت مي‌کند که ميان آنان و قائم، به پيک نياز نيست. او ]= حضرت قائم‌ عجل الله تعالي فرجه الشريف‌[ با آنان سخن مي‌گويد و آنان سخن او را مي‌شنوند. و در حالي که وي در جايگاه خويش قرار دارد، او را مي‌بينند.[62]

در اين جامعه جهاني، شرق و غرب عالم به هم وصل شده و بعد ارتباط جهاني تسهيل مي‌شود. به تعبير امام صادق عليه السلام:

مؤمن که در شرق است، برادر خود را که در مغرب وجود دارد خواهد ديد و نيز مؤمني که در مغرب است، برادر خويش را در مشرق مي‌بيند.[63]

بر اساس آموزه‌هاي تشيع، در آخر الزمان دولت جهاني دين‌مدار ظهور پيدا مي‌کند.[64]

رويکرد برون‌ديني

پس از بطلان پيش‌بيني‌هاي قرن نوزدهمي مبني بر زوال دين، در نيمه دوم قرن بيستم به ويژه از دهه هفتاد رويکرد جديدي مبني بر تجديد نظر در نگرش‌هاي قديم شکل گرفته است. در اين نگرش‌ها که بر اساس روش استدلال، دسته‌بندي مي‌شوند، اصولاً پيش‌بيني زوال دين جايگاهي ندارد. هر چند تغيير شکل در نوع دين، غلبه جنبه باوري دين بر گونه رفتاري يا دامن کشيدن دين از عرصه سياسي به صورت مبهم مورد بحث قرار گرفته است، اکثريت متفکران به تاثير غير مستقيم دين بر جنبه‌هاي اجتماعي زندگي حتي در عرصه‌هاي سياسي، اذعان دارند. بر حسب گونه‌شناسي روش‌شناختي به برخي انديشه­هاي متداول اشاره مي‌كنيم.

الف: روش فرافکني روند

يكي از روش‌هاي اساسي براي درك گذشته و پيش‌بيني آينده، فرافكني روند[65] است.[66] كه كربي نيز در مقاله »آينده مذهب« به طور خاص با عنوان برون فكني روندها[67] به اين روش اشاره مي‌كند. در اين روش، با مطالعه فرايند تغييرات يا ثبات يك پديده در گذشته، جهت حركت و مسير آينده را پيش‌بيني مي‌كنند. البته پيش‌بيني در اين روش احتمالي است. ماسيمو انترورين[68] مدير مركز مطالعات مذاهب جديد در تورين ايتاليا[69] و در مقاله‌اي با عنوان »آينده مذهب و آينده مذاهب جديد« به پيش‌بيني مذهب در جامعه رسانه‌اي مي‌پردازد. مقاله وي از دو جنبه اهميت دارد: اول اين كه تحليل‌هاي وي دربارة سمينار ساليانه »بنياد جانسون« (ژوئن 2001) در اوستا واقع در انگليس مي‌باشد كه عده زيادي از محققان مذهبي، ديپلمات‌ها، دست‌اندركاران امور بين‌الملل و روزنامه‌نگاران در آن سمينار حضور داشتند. دوم اين كه وي با ايجاد سه مقطع زماني، يعني قرن 19 (دوره بدبيني به مذهب) دهه 1970 و سال 2001 به بررسي فرايند مذهب پرداخته، و آينده را پيش‌بيني مي‌كند. البته وي نيز همانند ساير انديشمندان، رشد فزاينده ارتباطات را به طور ضمني مفروض مي‌گيرد. ماسيمو مي‌گويد:

من (فكر مي‌كنم بيشتر همكاران من در مطالعات مذهبي) آينده مذهب به ويژه مذهب جديد را در بيست سال آينده چه به صورت سازمان‌يافته و چه به صورت غير سازمان‌يافته پيش‌رونده مي‌بينم. مذهب، در رسانه‌ها قوي‌تر ازآنچه اكنون هست حضور خواهد يافت. دستگاه رسانه ممكن است رشد ثابت را پرتوافكني كند. در مذاهب بنيادگرا و محافظه‌كار، با توجه به تنوع آن ها، برخي مذاهب جديد يا كهنسال مثل مورمون‌ها يا گواهان يهوه، احتمالاً چنان رشد كنند كه جزء جريان اصلي قرار بگيرند.گرچه ممكن است برخي مذاهب پيرامون خود را از دست بدهند، اين عده درصد كوچكي از كل جمعيت خواهند بود و مذاهب ديگري ظاهر خواهد شد.

پنتي كاستاليزم،[70] اصول مذهب كاتوليك و اسلام جهاني شده ممكن است فاتح نهايي[71] باشند.[72]

انترورين مي‌گويد در دهه 1970 محققان، سه پيش‌بيني انجام دادند كه هيچ‌كدام كاملاً اشتباه نبود: جامعه‌شناسان (بيشتر در اروپا نه در آمريكاي ‌شمالي) دنيا‌گرايي[73] را سناريوي مذهبي مناسبي براي پايان قرن تعبير مي‌كردند. آن‌ها مي‌گفتند فرايندي كه در عصر روشن‌انديشي شروع شده است، تداوم خواهد داشت. عده‌اي (همانند متفكران قرن 19) با جرأت افول سرنوشت تكاملي مذهب را پيش‌بيني مي‌كردند. در دهه 1990 توافق جامعه‌شناسي بر اين قرار گرفت كه تئوري دنياگرايي اشتباه بوده است. جامعه‌شناسان آمريكايي، به ويژه طرفداران تئوري انتخاب عقلاني، نتيجه گرفتند كه سكولاريزاسيون، صرفاً يك اشتباه اروپايي و تعميم نارواي وضعيت بخشي از اروپا (به ويژه فرانسه و آلمان) به كل جوامع مي‌باشد.[74] آزمون‌هاي آماري نشان داد برخلاف رشد ارتباطات، در سال 2000 تعداد كساني كه خودشان را مذهبي مي‌دانستند در مقايسه با دهه 70 افزايش يافته است. پوشش رسانه‌‌اي پديده‌هاي مذهبي از پاپ گرفته تا بنيادگرايي اسلامي‌افزايش يافته بود.

2. پيش‌بيني دوم در دهه 1970 اين بود كه مذهب سازمان‌يافته كاهش پيدا مي‌كند. اين پيش‌بيني در مقايسة با پيش‌بيني نخست، به ويژه در اروپا از اشتباه كمتري برخوردار بود؛ زيرا گرچه منتقدان به مذهب زياد شده بودند، تعداد كساني که مذهب در تصميمات هفتگي آن‌ها تاثير داشت كاهش مي‌يافت.

3. سومين پيش‌بيني در دهه 70 كه در دهه 80 با جسارت بيشتري مورد تاكيد قرار گرفت، اين بود كه كليساي اصلي با كاهش روبرو خواهد شد؛ ليكن اغلب كشورها با انفجار كيش‌ها[75] و يا فرقه[76] مواجه خواهند شد. اين پيش‌بيني از يك سو درست بود؛ زيرا بيش از هزار جنبش مذهبي در آمريكاي‌شمالي، اروپا و آسيا شكل گرفت. از سوي ديگر غلط بود؛ زيرا گرچه جنبش‌ها زياد مي‌شد، فزوني جنبش‌ها دليل افزايش پيروان نبود. وانگهي جنبش‌هاي جديد، كمتر از دو درصد جمعيت كشورهاي جهان را در بر مي‌گرفت.

ماسيمو با عطف توجه به گذشته، با اذعان به اين كه، اثبات اين مطالب با داده‌هاي آماري مشكل است، معتقد است مذهب ممكن است در دهه 2010 در جامعه و رسانه مهم باقي بمانند؛ اما تصميمات اساسي سياسي- فرهنگي به وسيله آن تعيين نشود. وي دربارة جوامع اسلامي‌استثنا قائل است و مي‌گويد:

در كشورهاي اسلامي‌دنياگرايي كيفي ] البته كمي نيز[ وجود ندارد. بنيادگرايي پديده پيچيده‌اي است، موضوعات سياسي و مذهبي را تركيب مي‌كند و ممكن است في‌نفسه به پارسايي فزاينده منجر نشود.[77]

ب. نظر سنجي و مشاوره

نظر‌خواهي و مشاوره[78] و روش توفان فکري و هم‌انديشي[79] بر يک اساس مبتني است. روش نظر‌خواهي، ايستار‌هاي ذهني افراد جامعه را درباره آينده دين، پرس­وجو كرده و بر اساس آن به پيش‌بيني مي‌پردازد. در روش توفان فکري، به جاي تودة مردم، ديدگاه نخبگان و متفکران جامعه مورد توجه قرار مي‌گيرد. اين رويکرد در ادبيات اسلامي، از تأييد ديني بر خوردار است که مي‌توان از آن، با قاعده «ارجاف» نام برد. حضرت علي عليه السلام مي‌فرمايد:

ارجاف العامه بالشيء دليل علي مقدمات كونه؛ [80]

جنبش و آمادگي مردم برابر چيزي پيش‌در آمد به وجود آمدن آن چيز است.

به تعبير قرآن کريم: «ان الله لا يغير ما بقوم حتي يغيروا ما بانفسهم». بنابه تفسير شهيد صدر، تغيير در نگرش‌هاي ذهني مردم، مقدمه تغيير در وضعيت عيني جامعه است.[81] نگارنده در حاشيه پژوهشي با عنوان « مفهوم شناسي جامعه ديني » در راستاي پيش‌بيني وضعيت آينده دين، ديدگاه تعدادي از انديشمندان علوم اجتماعي را پرس‌وجو نموده و به نتايج ذيل دست يافت.[82]

دين، يکي از نيازهاي اساسي انسان ها بوده و هيچ گاه از بين نمي‌رود. رؤياي زوال دين در فرايند تاريخي، بدون تعبير است. از آن جا که جهاني شدن، هويت‌هاي قومي، سرزميني، ملي و زباني را تضعيف مي‌کند، نياز به هويت، انسان ها را به سوي دين جذب مي‌نمايد؛ لذا در آينده، «دين هويتي» شکل خواهد گرفت. ممکن است جنبه‌هاي باوري دين در مقايسه با جنبه‌هاي رفتاري تقويت شود؛ اما دستيابي به باورهاي مشترک جهاني، اديان را به لحاظ اسمي به هم نزديک نمي‌کند. مفهوم «دين هويتي» نشان‌دهنده تداوم تمايزات اسمي اديان است.

فرايند جهاني‌شدن، اديان را از سلطه دولت‌ها رها ساخته و جنبه‌هاي ناب و رهايي بخش آن تجلي خواهد يافت. نظرسنجي­هاي اخير، نشان مي‌دهد بيشتر مردم جهان خودشان را مذهبي ارزيابي كرده و به باورهاي ديني پايبندند. بيش از 90 % مردم ايران، خودشان را مذهبي دانسته و فقط يک در صد خودشان را اصلاً مذهبي نمي‌دانند. 6/96 درصد ايرانيان معتقدند اعمال خوب و بد انسان در روز جزا محاسبه مي‌شود.[83]

استارک رادني[84] طي مقاله­اي با عنوان «جامعه‌شناسي اديان» به يک سري مدارک جهاني استناد مي‌جويد که بر اساس آن‌ها در سال‌هاي اخير، گرايش ديني، به ويژه ميان تحصيل‌کرده‌هاي دانشگاهي، نه تنها تضعيف نشده، بلکه همزمان با رشد تحصيلات و ارتباط جهاني رو به افزايش است. وي مي‌گويد: تحقيقات نشان مي‌دهد بيشتر دانشمندان، لا‌مذهب نيستند. حتي کساني که به صورت تصنعي در راستاي بي‌اعتباري دين کتاب مي‌نويسند، در واقع، خدا‌شناس هستند. در 1914م روان‌شناس آمريکايي، جيمز لوبا[85] پرسشنامه‌اي تدوين و براي دانشمندان فرستاد، تا خدا باوري آن‌ها را بسنجد. تنها 41/8 درصد به خدا باور نداشتند و بر اين اساس، به پيش‌بيني آينده ايمان پرداخته و اذعان داشت با رشد معرفت، گسترش جهت‌دار ايمان نيز رخ خواهد داد.[86] در سال 1996م ادوارد و لاري، مطالعه پيشين جيمز را تکرار نموده، دريافتند تنها 39/3 در صد دانشمندان سر‌شناس گزينه بي‌اعتقادي به خداوند را انتخاب مي‌كنند. آنان نتيجه گرفتند از سال 1914م تا 1996م در ايمان مذهبي دانشمندان [که در هسته مرکزي ارتباطات هستند] تفاوت معنا داري حاصل نشده است.

در مشرق زمين نيز با پديده تجديد حيات ديني مواجه هستيم. چندين نسل تلاش صرف شده براي تلقين انکار خدا در اروپاي شرقي و اتحاد جماهير شوروي با شکست مواجه شد. بي‌ديني در اروپاي غربي رواج چنداني ندارد. در 1990م ميزان حضور در كليسا، در امريكا نيز بهبود يافته و به سطح قابل مقايسه­اي با اروپاي غربي رسيد. در مجارستان، حضور در کليسا از 16 درصد در 1981م، به 25 درصد در سال 1991م ارتقا يافته، و درصد كساني كه در يك سال، كمتر از يك بار به كليسا مي‌روند در تاريخ‌هاي پيش گفته، از 62 درصد به 44 درصد كاهش يافت كه نشان‌دهنده رشد ميزان دينداري در مجارستان است.

بر اساس يك پژوهش در روسيه در سال 1991م، 53 درصد پاسخگويان، ديني نداشته‌اند. اين رقم، پس از 5 سال، به 37 درصد كاهش يافت. آقاي جوزف[87] در يك پژوهش نشان داد تعهد ديني با آموزش و موقعيت شغلي مسلمانان جاوه همبستگي مثبت دارد. بدين ترتيب، افراد تحصيل‌كرده كه داراي موقعيت شغلي بالايي بودند، نماز مي‌خواندند. وي نتيجه گرفت مذهب، قابل انعطاف بوده و با تحولات اجتماعي و محيطي سازگار مي‌شود.

در تركيه نيز از سال 1978 تا 1991م هم زمان با افزايش چشمگير شمار دانشجويان، حفظ عقايد اسلامي سنتي افزايش يافته است. در سال 1978م تنها 36 درصد دانشجويان به بهشت و جهنم باور داشتند كه اين رقم در سال 1991م به 75 درصد ارتقا يافت.

رادني نتيجه مي‌گيرد كه تداوم هميشگي مذهب و اين که مذهب، هيچ گاه از بين نخواهد رفت، قابل اثبات نيست؛ اما با توجه به شواهد مذكور، مذهب، در مواجهه با مدرنيته از بين نخواهد رفت.[88]

ج. ميزان انعكاس دين در رسانه‌ها

اعتبار اين روش به اين است كه رسانه‌هاي جمعي مقوم اصلي جهاني‌شدن ارتباطي است؛ يعني جهاني‌شدن ارتباطي، مرهون پيدايش رسانه‌هاي جديد است. تحليل تاريخي[89] از تأثير دوجانبه رسانه‌ها و دين كه يكي از شاخصه‌هاي آن، ميزان انعكاس ديني در رسانه‌ها است، مي‌تواند شاهدي بر بقاي دين در جامعه جهاني باشد؛ زيرا جامعه اطلاعاتي، در سايه رشد و شكوفايي فن‌آوري اطلاعاتي و رسانه‌ها شكل گرفته است. يكي از راه‌هاي مهم براي كشف ميزان تحمل دين در جامعه اطلاعاتي، فرايند انعكاس مطالب ديني در مطبوعات و رسانه‌ها است. ترنر، سال 1994م در آمريكا مي‌نويسد:

امروزه، مرور سريع صفحه اول يك روزنامه، ما را آگاه مي‌كند كه دين، يك نيروي بسيار عمده و پر جنب و جوش است؛ نيرويي كه بسياري، از جمله خود من، در همين چند دهه قبل، پيش‌بيني كردند از بين نمي‌رود.[90]

گزارش كامل ميزان انعكاس برنامه‌هاي ديني در رسانه‌هاي جهان، در تاريخ 22/6/78 در مجلة آفرينش درج شده است كه بخش‌هايي از آن را به تناسب موضوع ذكر مي‌كنيم: »بيشترين ميزان پخش برنامه‌هاي ديني در تلويزيون به كشورهاي اسلامي تعلق دارد. در آفريقا، دو كشور مسلمان مصر و سودان، بيشترين ميزان برنامه‌هاي ديني را دارا هستند. نسبت برنامه‌هاي ديني به كل برنامه‌ها در مصر6/9% (1348ساعت)و در سودان 20% (509 ساعت) در تانزانيا 7/9% (120ساعت) است. در آسيا نيز كشورهاي اسلامي، ‌بيشترين درصد برنامه‌هاي ديني را دارا هستند. نسبت مذكور در برونئي 1/8% در بنگلادش 9/6% در ايران 11% در كويت3/10% در مالزي4/8% در عمان 9/12% در پاكستان 5/8% در قطر1/10% در امارات متحده عربي 7/12% و در يمن 9/13% است.

به اين ترتيب، كشورهاي اسلامي‌در آسيا و آفريقا بيشترين درصد برنامه‌هاي ديني را نسبت به كل برنامه‌هاي تلويزيوني خود دارا هستند. اين نسبت ميان 9/6 تا 20 درصد تغيير مي‌كند. در ميان كشورهاي اسلامي نيز، كشورهاي عربي بيشترين درصد ديني را دارا هستند.«

اين نسبت، در دنياي مسيحي، بسيار پايين‌تر است. نسبت برنامه‌هاي ديني به كل برنامه‌هاي تلويزيوني در قاره اروپا ميان 6% تا 2/3 درصد تغيير مي‌كند. ميانگين اين نسبت براي كشورهاي اروپاي غربي 5/1% است. آلباني يك استثنا در اروپا است؛ چرا كه بعد از فروپاشي بلوك غرب، اين كشور كه 70 درصد جمعيت آن، مسلمان هستند، به دين توجه بيشتري داشته است. نسبت برنامه‌هاي ديني راديويي به كل برنامه‌ها در آلباني 6/30 درصد است.

در آمريكاي شمالي به برنامه‌هاي ديني بيشتر توجه مي‌شود. باهاما و السالوادور در حد كشورهاي اسلامي‌و شايد بيش از بسياري از آن‌ها برنامه‌ديني پخش مي‌كنند. در ايالت متحده نيز برنامه‌هاي ديني رونق نسبتا زيادي داشته و دارند.[91]

جالب اين است كه «پخش برنامه‌هاي ديني در اين كشورها ]=آسيا و اروپا[ ذاتا و في‌نفسه هنگامي قوت دارد كه تأثير غرب نيز در جامعه زياد باشد. توجه به دين در ايستگاه‌هاي دولتي، با ميزان حضور تكنولوژي و فرهنگ غربي ارتباط دارد.»[92]

بر فرض اعتبار روش، آيا با ملاحظه و تحليل آمار مذكور نمي‌توان هم‌صدا با تامپسون نتيجه گرفت سكولاريزاسيون صرفا يك پديده غربي بوده و تعميم آن به كل جهان ناروا است؟ روف در 1993م با ملاحظه انعكاس دين در رسانه‌هاي عمومي، چنين مي‌گويد:

به نظر مي‌رسد در حوزه فرهنگ به معناي وسيع آن، مسائل مربوط به ايمان و معنويت، عموميت يافته است. برنامه‌هاي تلويزيوني، رمان‌ها، داستان‌هاي مندرج در مجلات و مقالات روزنامه‌ها اكنون به پژوهش‌هاي ديني و معنوي نسلي توجه نشان مي‌دهند كه به ايمان اخلاقي كه از بزرگ‌ترهايشان به ارث رسيده است، بي‌اعتماد و بي‌اعتنا شده‌اند.[93]

پس دين در مدرنيته متأخر نفي يا زدوده نمي‌شود، بلكه چهره آن دگرگون مي‌شود. دين هنوز هم جزئي از «معاني» و«تعلقات» رسانه‌اي در جامعه است.[94]

د. استدلال مفهومي ـ ذاتي

اين روش، بر داده‌هاي آماري مبتني نيست. موضوع مورد مطالعه كلي بوده و شيوه استدلال، تفهمي[95] است. افرادي كه به لحاظ روش استدلال در اين حوزه قرار مي‌گيرند، به دو گونه استدلال استشهاد كرده‌اند: استدلال ذات گرايانه و استدلال كاركردگرايانه كه اغلب به صورت مقارن بيان مي‌شود. نقطه ثقل در اولي، تأكيد بر نياز اساسي بشر به پاسخگويي به سؤالاتي است كه تنها «دين» پاسخگوي آن‌ها است. در دومي تأكيد بر كاركردهاي مثبتي است كه دين در حيات فردي و اجتماعي انسان ها ايفا مي‌كند.

گيدنز در توجيه تداوم دين در عصر ارتباطات مي‌نويسد:

شايد كمتر كسي در اين جهان باشد كه هرگز تحت تأثير احساسات مذهبي قرار نگرفته باشد. علم و تفكر عقل گرايانه برابر سؤالاتي اساسي مانند معنا و هدف زندگي ـ موضوعاتي كه هميشه اساس دين بوده است ـ ساكت مي‌ماند.[96]

 مكالخ، همراه عده‌اي از پژوهشگران ديگر، بر اساس فرا تحليل 42 نمونه از پژوهش‌هاي مستقل، مركب از حدود 126000 شركت كننده، بين مرگ و مير پايين و التزام ديني همبستگي مثبتي يافته و معتقدند: التزام ديني به شكل معنا‌داري با مرگ و مير پايين (نسبت شانس:1.29: 95 % فاصله اطمينان: 1.39 ـ 1.20) مرتبط است.[97] ترنر با ملاحظه سر بر‌آوردن كليساهاي انجيلي در ايالات متحده در قبال كليساهاي مستقر، چنين تحليل مي‌كند كه:

پايداري دين، براي يك كاركردگرا، بدين معنا است كه دين، نيازهاي اساسي معين افراد و جامعه را بر‌آورده مي‌سازد. يكي از آن نيازها، تقليل نگراني و تنش است. نياز ديگر، تحكيم هنجارها و ارزش‌هاي اساسي است.[98]

چنان كه ملاحظه مي‌كنيد دين، داراي كاركردهايي است كه در جهان آتي كه عمده‌ترين مشكل انسان ها سلامت و بهداشت روان خواهد بود، از اهميت بسزايي برخوردار است.

برخلاف ايده­هاي حاكم در قرن 19 كه دين را مخلوق بشري مي‌پنداشت، در اين رويكرد، دين يك نياز فطري است. به تعبير يونگ «فرد، محكوم اين تجربه است، نه آفريننده آن» و استيلاي عقل در دنياي معاصر «بزرگ ترين و غم‌بارترين خطاي بشر» است. بدين ترتيب، كوبيدن در طبل سكولاريزاسيون، يك مد زودگذر مي‌باشد.[99]

ملكيان با اشاره به ابعاد هفتگانه دين از ديد نينيان اسمارت، معتقد است فرايند جهاني شدن كه به زعم وي، در صورت تعميم آن، جهان‌نگري يا شيوه زندگي واحد در جهان تحقق مي‌يابد، بر دين تأثير يكنواختي نخواهد داشت. به نظر وي، بعد تجربه ديني، در همه ساحات از شديدترين آن‌ها گرفته تا خفيف‌ترين آن‌ها، تقويت مي‌شود. بعد عقيدتي و فلسفي دين هم ممكن است تقويت شود. فرايند جهاني شدن بر بعد اخلاقي، حقوقي و مادي تأثير خنثي دارد. اما سه بعد ديگر، يعني بعد اجتماعي و نهادي، بعد نقلي و اسطوره‌اي و بعد شعائري و عبادي دين، امكان تضعيف آن ها در روند جهاني‌شدن شديد است. نتيجه اين كه در روند جهاني‌شدن در صورت تحقق آن جنبه‌هاي معنوي دين تقويت، و جنبه‌هاي شعائري و رفتاري، تضعيف مي‌شود.[100]

البته تضعيف جنبه‌‌هاي رفتاري دين، به مفهوم سنت‌زدايي نيست. رشد كليساهاي انجيلي در آمريكا، افزايش مناسك عزاداري ميان شيعيان و سربرآوردن اديان جديد در سراسر جهان، نشان‌دهنده تداوم مناسك ديني است. در موارد ويژه‌اي كه به نظر مي‌رسد افراد، در مناسك مشاركت مستقيم ندارند، اجراي اين مناسك در رسانه‌ها آن‌ها را ارضا نموده و احساس همزاد پنداري دارند. به تعبير تامپسون:

تثبيت محتواي نمادين در محصولات رسانه‌اي (کتاب، فيلم و غيره) شكلي از تداوم زماني فراهم مي‌سازد كه نياز به تكرار يا اجراي مجدد را از بين مي‌برد. بدين ترتيب، زوال برخي جنبه‌هاي آييني سنت، لزوماً نبايد به زوال سنت تعبير شود. بلكه مي‌تواند تنها بيان‌كننده اين حقيقت باشد كه حفظ سنت در طول زمان، به تكرار و اجراي مجدد كمتر وابسته است. در واقع، سنت بيش از پيش در روند مناسك‌زدايي قرار مي‌گيرد.[101]

نتيجه

در جمع‌بندي نهايي با توجه به مطالعاتي كه برخي مطالب آن، براي رعايت اختصار حذف شده مي‌توان به موارد ذيل اشاره كرد:

1. پيش‌بيني، به ويژه در سطح كلان، هر چند از پايه‌هاي تئوريكي مستحكمي برخوردار نيست، شوق‌بر‌انگيز بوده و اكثريت دانشمندان، ناخود‌آگاه بدان سمت و سو سوق يافته‌اند.

2. پيش‌بيني با پيشگويي كه در ادوار تاريخي گذشته سابقه ديرينه دارد، متفاوت است. پيش‌بيني بر پايه­هاي علمي استوار است و پيشگويي بر شهود مبتني است.

3. پيش‌بيني به دو صورت «درون ديني» و«برون ديني» صورت مي‌گيرد كه در اين مقاله، رويكرد دوم بيشتر مورد توجه قرار گرفت.

4. پيش‌بيني «زوال دين» ميان انديشمندان قرن 19 غلبه داشت؛ اما پيش بيني آن ها، به ويژه در نيمه دوم قرن بيستم ابطال شد.

5. در نيمه دوم قرن بيستم؛ يعني دوره رشد جبنش‌هاي ديني جديد، تمايل دو باره‌اي به پيش‌بيني وضعيت دين در ابتداي هزاره سوم و تعامل آن با پديده «جهاني‌شدن» پيدا شد.

6. ميان دانشمنداني كه در نيمه دوم قرن بيستم، با ملاحظه فروپاشي اردوگاه كمونيسم و وقوع انقلاب اسلامي ايران، به پيش‌بيني دين اقدام كرده­اند، پيش‌بيني زوال، کمتر به چشم مي‌خورد.

7. پيش‌بيني تداوم دين، در فرايند «جهاني‌شدن»، نزديكي محتواي اديان با توجه به تعامل ميان فرهنگي، تقويت بعد معنايي و باوري دين به قيمت فروكاهي بعد رفتاري و مناسكي آن، ميان انديشمندان غلبه دارد.

8. به نظر نگارنده، ممكن است بر اثر تعامل فرهنگي اديان به هم نزديك‌تر شده و به لحاظ محتوايي به دليل اصطکاک، جنبه‌هاي غير معتبر را حذف و لايه‌هاي زيرين و مبتني بر حقيقت را حفظ كنند؛ اما اين تقارب، به مفهوم وحدت نيست.

9. از آن جا كه دين، پاسخگوي نياز اساسي بشر به هويت فلسفي و اجتماعي است، ممكن است در قلمرو هويت فلسفي «دين واحد» پاسخگو باشد؛ اما اقتضاي هويت اجتماعي «غيريت سازي» و تمايز است؛ از اين روي، همزمان با نزديكي محتواي اديان، تمايزهاي اسمي نيز آشكارتر مي‌شود.

10. فرايند جهاني‌شدن، نقش مكان، قوميت، زبان و مليت را در هويت‌يابي تضعيف مي‌كند. به نظر مي‌رسد مناسب‌ترين جايگزين كه بتواند «هويت اجتماعي» انسان‌ها را ارضا كرده و الگوي «غيريت‌سازي» را ترسيم نمايد، دين مي‌باشد؛ پس الگوي «ما» و «ديگران» در جهان آينده بر اساس دين خواهد بود. ظهور اجتماعي دين بر اساس نياز هويتي، پيش‌درآمد تحقق جامعه موعود است که در آن، به دليل برآورده شدن نيازهاي اساسي آحاد مردم، کارکرد اجتماعي دين به کارکرد فلسفي ارتقا يافته و عصر ظهور، فرا مي‌رسد.

 [1] . sociology.

[2] . positive.

[3] . آرون، 1370، ص84.

[4] . آرون، همان، ص86.

[5] . شجاعي زند، 1381، 95.

[6] . determine.

[7] . ليتل، 1373 ص 198.

[8] . هميلتون، 1377،149.

[9] . دورکيم،1383، 49.

[10] . functionalism.

[11] . ليتل، 1373،ص151.

[12] . آرون، 1370، ص383،378.

[13] . شجاعي زند، 1381، 97.

[14] . وبر،1371، 84-83.

[15] . آرون،1370، 589.

[16] . daisako Ikeda.

[17] . soka Gakai international.

[18] . ايکدا، 1383، 220.

[19] . جف هينس، 1381، 63.

[20] . وايت وديگران، 1381 ص129-135.

[21] . ويلم، 1377، 173.

[22] . ملکيان، 1379، روزنامه.

[23] . Globalization.

[24] . محسني، 1380 ،121.

[25] . خان محمدي، 1385، ص 73.

[26] . محسنيان، 1370، اينترنت.

[27] . prospective.

[28] . بيرو، 1370، 308.

[29] . همان.

[30] . future Exploring.

[31] . نيل فروشان،1385.

[32] . Explorative futures.

[33] . ملکي فر، 1385، 6.

[34] . رتيرز، 1383، 334.

[35] . ملکي فر، 1385، ص22.

[36] . راين، 1381، 231.

[37] . Deterministic order

[38] . راين، 1381، 242.

[39] . همان، 1381، ص246- 238.

[40] . relative frequencies.

[41] . frcquency interperetation.

[42] . objective.

[43] . subjective.

[44] . degree of belief.

[45] . ليتل،74،1373.

[46] . راين، همان،243.

[47] . تليخ،106،1378.

[48] . راين، همان،241.

[49] . نيل فروشان، 1385.

[50] . studing sacred text.

[51] . کربي،2002،اينترنت.

[52] . Extraprojection.

[53] . Consulting polling.

[54] . Brainstorming.

[55] . Historical analysis. ملکي فر، 1385، ص75-69.

[56] . ناچمياس‌ها،241،1381.

[57] . subjective.

[58] . Joachim de fiore.

[59] . the divine spirit.

[60] . تيليغ،107،1378.

[61] مطهري،1378،28-23.

[62] . اصول کافي، ج8: 240.

[63] . علامه مجلسي،ج52، 391.

[64] . همان، ج 51: 141.

[65] . Exteraprojection.

[66] . ساروخاني، 1377: 199.

[67] . Extrapolating trends.

[68] . Massimo Introrigne.

[69] . Center For Studies On new Religions.

[70] . Pentecostalism.

[71] . Ultimate Winners.

[72] . انترورين، 2001.

[73] . Secularization.

[74] . همان، 2001.

[75] . Cults.

[76] . Sects.

[77] . همان.

[78] . consulting polling

[79] . Brain storming.

[80] . علامه مجلسي، ج 17، ص111.

[81] . شهيد صدر، 1369، 180.

[82] . خان محمدي، 85- 1384، مصاحبه با انديشمندان.

[83] . طرح ملى ارزش‌ها و نگرش‌هاى ايرانيان، 1380؛ نيز ر.ك: رديف 1 تا 3 فصل‌نامه حوزه و دانشگاه و رديف 4 فصل‌نامه دانشگاه اسلامي.

[84] . Stark Rodney.

[85] . james luba.

[86] . رادني،1999،اينترنت.

[87] . Jospesh.

[88] . رادنى، 1999، اينترنت.

[89] . historical analysis.

[90] . ترنز، 1378: 303.

[91] . آفرينش 20 و 22/6/78.

[92] . همان.

[93] استوارت هوور، 1382: 350.

[94] . هوور، 1382، 377.

[95] . verstehen.

[96] . گيدنز، 1373: 511.

[97] . مكالخ، 1383، 209.

[98] . ترنر 1378، 302.

[99] . موريس، 1383، 23.

[100] . ملكيان، 1379، همبستگي.

[101] . تامپسون، 1380: 240.